



خوشحالی کودکان از حضورشان در مدرسه

ساعت ۱۰ صبح است، وارد پارک نسترن می‌شوم. ساختمانی در آن وجود دارد که روی تابلوی نصب‌شده بالای در آن نوشته است: «مرکز پرتو»، این نام قبلی مراکز پویا شهر است. جلوی در ساختمان دختر نوجوانی جارو به دستش گرفته است و مشغول تمیز کردن آنجاست. به نظر می‌رسد که تمیز کردن این مدرسه بر عهده خود دانش‌آموزان است. با ورود به ساختمان خانم رضایی، معاون این مرکز از من استقبال می‌کند و می‌گوید، باید چند دقیقه منتظر بمانم تا ورودم به کلاس‌ها را هماهنگ کند. در همین حین دانش‌آموزانی که از کنارمان رد می‌شوند، برخورد صمیمی و مهربانی دارند. آنها کودکانی در گروه سنی هفت تا ۱۵ سال هستند که هنگام رد شدن از کنارمان با لیخندی که روی صورتشان است سلام می‌کنند، دیدن لیخند شیرین و خونگرمی این بچه‌ها لذت‌بخش است، معلوم است که آنها از حضورشان در این مدرسه خوشحالند.



دانش آموز کلاس اول:

می‌خواهم معلم شوم تا به بچه‌ها سواد یاد بدهم

بعد از هماهنگی انجام‌شده وارد کلاس اول این مدرسه می‌شوم تا فضای آنجا را ببینم و با دانش‌آموزان صحبت کنم. حدود ۱۵ دانش‌آموز پشت نیمکت نشسته‌اند که به محض ورود ما به کلاس‌شان، می‌ایستند و با صدای بلند می‌گویند: «سلام، صبح بخیر». صدای پرانرژی‌شان حال را خوب می‌کند و من هم با صدای بلند جواب سلامشان را می‌دهم و می‌گویم سر جای‌شان بنشینند. معلوم است که حال بچه‌ها اینجا خوب است و حضورشان در این کلاس کاملاً به میل و علاقه خودشان است. هیچ کس آنها را به زور سر کلاس نیاورده است، هیچ کس از آنها نخواست است که نقش بازی کنند، آنها خود خودشان هستند. گروه‌های سنی متفاوتی در این کلاس حضور دارند. آنهایی که در میزهای اول نشسته‌اند کوچک‌ترند و آنهایی که در نیمکت‌های عقب‌تر هستند، سن بیشتری دارند. آنطور که خانم معلم می‌گوید برخی از بچه‌ها از تحصیل بازمانده‌اند برای همین با سن بالاتر، تحصیل را از مقطع اول ابتدایی شروع کرده‌اند. از بچه‌های می‌خواهم از رویایی که برای آینده‌شان دارند صحبت کنند و بگویند می‌خواهند چه کاره شوند. یکی از آنها دستش را بالا می‌آورد و اجازه می‌گیرد، می‌گوید تو از رویاهایت بگو. می‌گوید: «من می‌خواهم معلم شوم». می‌گویم چرا شغل معلمی را انتخاب کردی؟ می‌گوید: «می‌خواهم به همه بچه‌ها سواد یاد بدهم.» او با این سن کمش رویای سوادآموزی کودکان را در سر می‌پروراند؛ رویایی که با به زبان آوردنش باعث لیخند معلمش می‌شود. بعد از آن باقی بچه‌ها از رویاهای‌شان می‌گویند، یکی رویای پزشکی در سر دارد و دیگری می‌خواهد مدیر مدرسه شود. او می‌خواهد وقتی مدیر مدرسه شد، همه بچه‌های منطقه را برای درس خواندن دعوت کند و نگذارد کسی بی‌سواد بماند.



دانش آموز کلاس سوم:

بعد از کلاس، کفاشی می‌کنم

به کلاس دیگری می‌رویم که مربوط به کلاس سومیه. هاست. در آنجا حدود ۱۲ پسر نوجوان درس می‌خوانند. در این کلاس هم گروه سنی‌ها متفاوت است. از آنها می‌پرسم بعد از مدرسه کجا می‌روند و چه کاری انجام می‌دهند. معلوم است که برخی از آنها دل‌شان نمی‌خواهد در این باره حرف بزنند، فقط دو نفر از آنها دست‌شان را بالا می‌آورند تا برای صحبت کردن اجازه بگیرند. یکی از آنها پسری ۱۰ ساله است که می‌گوید: «بعد از کلاس پیش پدرم می‌روم و کفاشی می‌کنم.» پسر دیگری که حدوداً ۱۴ سالش است هم می‌گوید: «شغل من خیاطی است بعد از اینجا باید سر کار بروم.» آنها را تحسین می‌کنم که علاوه بر اینکه کار می‌کنند، به فکر درس خواندن هم هستند و برای پیشرفت کردن و ساختن یک آینده درخشان تمام تلاش‌شان را به کار می‌گیرند.

■ در حالی که هر سال با شروع سال تحصیلی دانش‌آموزان زیادی به سمت کلاس‌های درس حرکت می‌کنند و مشغول تحصیل می‌شوند، کودکانی در سر چهارراه‌ها مشغول کار هستند. این کودکان روز به روز فرصت تحصیل را از دست می‌دهند و نمی‌توانند شغل مناسبی را برای آینده خود انتخاب کنند. این در حالی است که سازمان‌ها و نهادهای مختلفی، وظیفه رسیدگی به کودکان کار را دارند اما چندان کار مؤثری برای این بچه‌ها انجام نداده‌اند. متأسفانه شاهد آن هستیم که کودکان کار به فراموشی سپرده شده‌اند. در این بین مراکز پویا شهر تأسیس شده‌اند تا مرهمی بر درد کودکان کار باشند. این مراکز جایی هستند که در آن کودکان کار با بازمانده از تحصیل درس می‌خوانند تا خودشان را از شرایطی که در آن گرفتار شده‌اند، نجات دهند. برای آشنایی با محیط تحصیل در مراکز پویا شهر و تهیه گزارش به منطقه ۱۹ می‌روم تا از آنچه در آنجا اتفاق می‌افتد، بنویسم.

گزارش میدانی «جوان» از مرکز پویا شهر

که مدرسه‌ای برای کودکان کار و بازماندگان

از تحصیل است

اینجا کودکان کار به آرزوهای محال‌شان نزدیک می‌شوند



مدیر: دانش‌آموزی داشتیم

که حالا معلم این مدرسه شده است

بعد از صحبت با معلم کلاس اولی‌ها سراغ خانم خالقی، مدیر مدرسه پویا شهر منطقه ۱۹ می‌روم. او درباره شروع فعالیتش در این مدرسه اینگونه توضیح می‌دهد: «من از سال ۸۸ در مناطق شرقی‌آباد و باقرشهر کار می‌کردم، منتها فعالیتیم به صورت کمک‌های معیشتی و خرید لباس بود. از سال ۹۵ برای آموزش بچه‌ها در اینجا مستقر شدم چرا که فهمیدم کمک مالی هیچ کمکی نمی‌کند و فقط نیاز امروز‌شان را برطرف می‌کند.» او ادامه می‌دهد: «اینجا علاوه بر آموزش به بچه‌ها مشاوره داده می‌شود و تلاش می‌کنیم آنها مهارت‌هایی مثل کنترل خشم داشته باشند و بتوانند روابط اجتماعی مناسبی را برقرار کنند. در کنار اینها کارهایی چون چرم‌دوزی و طراحی روی یشقاب را هم به بچه‌ها آموزش می‌دهیم تا آنها بتوانند از این کار کسب درآمد کنند.» مدیر این مدرسه اظهار می‌دارد: «به نظر من مهم این است که به بچه‌ها ماهیگیری را یاد بدهیم نه اینکه برای‌شان ماهی بگیریم. آنها باید بتوانند شوند تا بتوانند مسیر زندگی بهتری را برای خودشان بسازند.» او به تجربه شیرینی که در این سال‌ها داشته است، اشاره می‌کند و می‌گوید: «یکی از دانش‌آموزان این مدرسه توانسته است درسش را ادامه دهد و امروز خودش معلم یکی از همین کلاس‌هاست. او الگوی همه این بچه‌هاست تا آنها بدانند که اگر تلاش کنند می‌توانند موفق شوند. اینجا به بچه‌ها انگیزه می‌دهد.» او ادامه می‌دهد: «گاهی دانش‌آموزانی که با سختی‌های موجود در زندگی‌شان توانسته‌اند رتبه برتر کنکور را کسب کنند، دعوت می‌کنم تا بچه‌ها آنها را ببینند و الگوی خودشان قرار دهند.»

اول به پرورش اهمیت می‌دهیم و بعد سراغ آموزش می‌رویم

خانم اسماعیلی که با دانش‌آموزان کلاسش حسابی انس گرفته است، می‌گوید: «سه ماه تابستان دلم برای تک‌تک‌شان تنگ می‌شود. اینجا شبیه محیط خانوادگی است و میان ما و بچه‌ها روابطی فراتر از معلمی و دانش‌آموزی شکل گرفته است. گاهی آنها من را مامان صدا می‌زنند و حس صمیمیت زیادی دارند.» او ادامه می‌دهد: «من در مدارس دولتی و نمونه دولتی هم رفتم و به صراحت می‌توانم بگویم که فرق مدرسه پویا شهر با آنها به فاصله زمین تا آسمان است. عمده دانش‌آموزان این مدرسه درس می‌خوانند و هم کار می‌کنند. آنها عزم‌شان برای درس خواندن جزم است و مطمئنم اگر شرایط تحصیل برای‌شان هموار شود به هر کجا که بخواهند می‌رسند. در مقابل دانش‌آموزانی را می‌شناسم که امکانات عالی آموزشی در اختیارشان است اما هیچ تلاشی برای آینده‌شان نمی‌کنند.» این معلم به کیفی‌های چرمی نصب‌شده روی دیوار اشاره می‌کند و بشقاب‌هایی را که روی آن طرح کشیده شده است نیز نشان می‌دهد و می‌گوید: «اوایل فکر می‌کردم کیفی‌هایی که بچه‌ها درست می‌کنند یا طرح‌هایی را که روی یشقاب می‌کشند با کمک مربی انجام می‌دهند اما مربی‌شان می‌گفت که همه اینها را بچه‌ها به تنهایی ساخته‌اند.» او در پاسخ به این سؤال که رمز موفقیت مدارس پویا شهر چیست، می‌گوید: «ما در اینجا به تربیت و پرورش بچه‌ها اهمیت زیادی می‌دهیم و بعد از آن آموزش را مدنظر قرار می‌دهیم، در صورتی که در بسیاری از مدارس دولتی و غیردولتی مسئله تربیت و پرورش چندان مهم نیست و تنها بر آموزش دروس تمرکز می‌کنند. بدتر اینکه بخشی از بار آموزش در کلاس را روی دوش خانواده می‌اندازند.»

کاش خبرین

نذر آموزش کنند

خانم خالقی با اشاره به اینکه کتابخوانی خیلی مهم است، می‌گوید: «وقتی دانش‌آموزان از خانم معلم می‌خواهند که به آنها کتاب بدهد تا به خانه ببرند، از خوشحالی بال در می‌آورم چرا که زحمت زیادی کشیده‌ایم تا آنها هدف‌شان کتابخوانی شود. برای‌مان خوشایند بود وقتی در روزهای اول ورود پسران نوجوان و جوان از جوراب‌شان چاقوی ضامن‌دار در می‌آوردیم اما در روزهای بعدی با خودشان کتاب به همراه داشتند. از نظر من آرزوی همه بچه‌ها این است که کتاب در دست بگیرند و درس بخوانند فقط یک نفر باید باشد تا آنها را همراهی کند.» او اظهار می‌دارد: «اینجا مدرسه است پایه اول تا پنجم ابتدایی است. به دلیل شرایط نامناسب اقتصادی میزان کمک‌های خیرین کمتر شده است، منتها اتفاق خوب این است که برخی از خیرین که از بازیگران معروف هستند هر ماه برای بچه‌ها گوسفند قربانی می‌کنند یا برنج می‌فرستند یا مثلاً اخیراً دانش‌آموزی را داشتیم که با خانواده‌اش در کانتکس زندگی می‌کرد که با حمایت همین بازیگران برای‌شان خانه‌رهن کردیم.» به گفته خانم خالقی در این مدرسه ۱۵۰ دانش‌آموز حضور دارند و خانم خالقی با کمک خانم رضایی، معاون مدرسه و چهار معلم آنجا را می‌گردانند. کارهای خدماتی هم خود بچه‌ها انجام می‌دهند. در این رابطه خانم مدیر می‌گوید: «از همان روز اول کارهای خدماتی اینجا را خود بچه‌ها بود. به آنها گفتم اگر دستمال کاغذی از دست‌تان می‌افتد مسئول برداشتنش خودتان هستید. معلم هر هفته اسامی بچه‌ها را از لیست صدا می‌زند و دو تا سه نفر مسئولیت جارو زدن و دستمال کشیدن را بر عهده می‌گیرند. وقتی این مدرسه برای خودشان است، پس باید برای کارهای آن مشا رکت داشته باشند.»

این معلم با بیان اینکه بهتر است خیرین نذرهای فرهنگی و نذرهای آموزشی داشته باشند، می‌گوید: «خیلی از خیرین می‌گویند آرزوی‌مان است که به بچه‌ها چلوکباب بدهیم و نذر کرده‌ایم، اما من می‌گویم نه این کار را نکنید، امروز شما برای بچه‌ها چلوکباب می‌خرید و فردا هیچ اثری از آن در بچه‌ها نیست، اما اگر برای آنها کتاب بخردید یا برای تحصیل بچه‌ها کمک کنید، اثر این تحصیل و این کتابخوانی در بچه‌ها تا آخر عمرشان باقی می‌ماند.»

او تصریح می‌کند: «چندین سال است که دیگر برای بچه‌ها در سال نو لباس نمی‌خریم و برای‌شان کتاب می‌خریم یا بازی‌های فکری برای‌شان تهیه می‌کنیم. این بچه‌ها عادت‌آز خانواده‌ای پرجمعیت هستند و با خواهر و برادرشان دور هم جمع می‌شوند و با همدیگر بازی‌های فکری انجام می‌دهند.» این خانم مدیر می‌گوید: «خدا تا به امروز، معجزه‌هایش را نشان داده است، حتی در ذهن من دو یعد دارد، یک بعد امیدوارانه این است که همه چیز عالی پیش می‌رود و آینده این بچه‌ها روز به روز درخشان‌تر می‌شود، اما بعد تجربه و نگران کنده‌ای هم در ذهنم وجود دارد، اینکه به دلیل مشکلات اقتصادی کمک‌های خیرین کم شود و ممکن است این مرکز رو به کوچک‌تر شدن باشد.»

او در پاسخ به این سؤال که آینده مرکز را چگونه می‌بینید، می‌گوید: «آینده این مرکز در ذهن من دو یعد دارد، یک بعد امیدوارانه این است که همه چیز عالی پیش می‌رود و آینده این بچه‌ها روز به روز درخشان‌تر می‌شود، اما بعد تجربه و نگران کنده‌ای هم در ذهنم وجود دارد، اینکه به دلیل مشکلات اقتصادی کمک‌های خیرین کم شود و ممکن است این مرکز رو به کوچک‌تر شدن باشد.»